



سیاست یعنی چگونه بردن

علی معنوی

از سیاست‌پیشه‌ای پرسیدند: سیاست یعنی چه؟

سیاست‌پیشه بی‌تامل و البته بی‌تفکر گفت: سیاست یعنی «چگونه بردن».

پرسیدند: این که گفتی یعنی چه؟

گفت: یعنی ایجاد «فضای که هیچ‌کس خلا یا فضای تهی‌ای در اختیار بازیگران سیاسی رقیب قرار نمی‌دهد که در آن رخدادی به غیر از ربودن گوی قدرت توسط من به‌وقوع پیوندد». به بیان ساده‌تر، یعنی تبدیل «رقابت سیاسی به مثابه‌ی تئاتر سایه‌بازی و خیمه‌شب‌بازی».

گفتند: ای سیاست‌کبیر، زیاده‌زبان مبارک را خسته و روان مبارک رنجور می‌فرمائید، ما را استعداد فهم آن‌چه می‌گوئید نیست، اگر ملالی و اطناب کلامی نیست، فقط بفرمائید این‌هایی که گفتید اساساً چه ربطی به سیاست دارند؟

گفت: هان، ای نکته‌بین، هوشدار که نکته همین جاست؛ «همین بی‌ربطی یعنی سیاست»، و «همین سیاست بی‌ربط، یعنی قدرت».

گفتند: ای فرزانه‌ی روزگار، بر صغارت ما ببخشای و از حقارت ما مملول مشو. اندک‌اندک یک چیزهایی دارد حالیمان می‌شود، و اندک‌اندک داریم متوجه می‌شویم که منظور آن سیاست‌کبیر چیست. اما ای بزرگ‌سیاست‌مردِ عالم، به‌ما دیر/کج‌فهمان روزگار عنایتی فرموده و اندکی از دامنه و عمق این «بی‌ربطی» برایمان سخن بگوئید، باشد که با این «بی‌ربطی» ربطی برقرار کنیم.

گفت: پرسش متینی است، و اما پاسخ. از یک منظر تپولوژیک (احتمالاً همان تپولوژیک)، اندیشمندان، از سقراط (احتمالاً همان سقراط) تا فوکل (احتمالاً همان فوکو)، از دو ریخت این «بی‌ربطی» با ما سخن گفته‌اند. ریخت اول، آن‌گاه ظاهر گردد که قافیه سیاست تنگ آید و ربط هر چیزی به چیز دیگر لازم آید. ریخت دوم، زمانی بروز

کند که پای استدلال چوبین شود و دست‌آویختن به هر حشیشی واجب گردد. ریخت سوم، در شرایطی ظهور یابد که یار طریقت ما شوید و از منظر گفتمانی ما به سیاست و قدرت بنگرید. و ریخت چهارم، آن‌گاه گفتند: ای بزرگ، ما را استعداد فهم کلام و منطق گوهر بار تو نیست و از دریافت ربط این «پاسخ» به آن «پرسش» قاصریم، اما حال که بحث‌ها جدی‌تر و ادبیات آن جناب علمی‌تر شد، اجازه بفرمائید از آن جناب تقاضا کنیم از یک منظر انضمامی و واقع‌گرا پاسخی به این پرسش بدهید که ربط این‌نوع سیاست با اخلاق چیست؟ گفت: این‌نوع ربط‌ها و بی‌ربطی‌ها، اساساً ربطی به من بی‌ربط ندارند. البته، دروغ چرا؟! راستش را بخواهید....، در قاموس ما اخلاق نیز خود یکی از ابزارهای قدرت است و در فرایند «بردن» از جایگاهی بس رفیع برخوردار است، تا جایی که گاه جز با توسل به اخلاق نیل به قدرت ممکن و میسر نگردد. گفتند: اکنون ما را نیک شیرفهم شد. اما حیفمان آید که محضر شما را غنیمت بشماریم و آخرین پرسش خود را مطرح نگردانیم.

گفت: بگوئید که مرا جز خدمت خلق کاری دگر نیست. گفتند: اندکی در باب «بردن» با ما سخن بگو، و بگو در فهم آن بزرگ سیاست‌مرد از این مفهوم چه برداشتت؟ گفت: «بردن» شاه‌مفهوم سیاست‌نامه‌ی ماست. چون سیاست‌نامه ما بگشایی از آغاز تا انتها تکرار این مفهوم بینی. اما هر «بردن» را با «بردن» دیگر تفاوتی ژرف. گفتند: دوباره مخ‌هایمان هنگ کرد و سی‌پی‌یویمان از کار افتاد. منت بر ما نهید و اندکی بیش‌تر توضیح فرمائید. گفت: در ادبیات ما، فعل «بردن» گاه به «پیروز شدن»، گاه دیگر، به «خوردن»، گاه سوم، به «بریدن»، گاه چهارم، به «دریدن»، و گاه‌های دیگر، به «ندیدن»، «نشیندن»، «پریدن»، «خریدن»، «فروختن»، «سُلفیدن»، «سُردن»، «لمیدن»....

گفتند: اکنون نیک دریافتم که کار هر بز نیست خرمن کوفتن.